



محمد علی جدید الاسلام

از سر خیابان تربیت به طرف چهارراه شهناز که می رفتی، نرسیده به سه راه طالقانی، سمت راست، درست بغل کتابخانه جان. اف کندی پشت شیشه یک مغازه قدیمی عکاسی، عکس هایی از سرداران انقلاب مشروطه منجمله ستراخان سردار ملی، باقر خان سالار ملی، کرپلایی حسین خان باغیان، حیدر خان عمو اوغلو همچننین متالهایی از پیامبر گرامی اسلام حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (ص)، حضرت علی ( ع ) و نیز تصاویری از اماکن تاریخی و دیدنی تبریز (تفرجگاه تاریخی و زیبایی ائل گولو، ساختمان شهرداری – ساعت، ساختمان شهرپانی با دو مجسمه شیر بر بالای دو راه پله اش، ارک علیشاه، ساختمان شیر و خورشید، کتابخانه ملی تبریز، باغ گلستان و … نظرات را به سور خود می کشید. با بخود پای سست می کردی و به تماشا می ایستادی و نگاهت نرم نرمک از عکسی به عکس قدیمی و زیبای دیگری و لغزید. سرت را بالا که می گرفتی بر روی شیشه می خواندی:

«عکاسی مهر»

داخل مغازه با صفا و قدیمی مردی میانسال را می دیدی که از سویی به سوی دیگری می رود و گاه پشت میزی می نشیند گرم کار خویش. مرد میانسال صاحب مغازه بود. مردی که نام از حرفت خود داشت: حاج علی اصغر عکاسی ناصری.

مهر عکاسخانه مهر هنوز در دل میهن دوستان و ادیبان و هنرمندان این آب و خاک گهر خیز زنده است. هنوز آتش مهر عکاسی مهر در دل ها روی به فیسردن نهاده است. راز آن را از خواجه حافظ شیرازی باید پرسید که جوابی بهتر می دهد:

از آن به دیر منانم عزیز می دارند
که آتشی که نمیرد هنوز در دل ماست

از این کهن دیار است که شمس تبریز ها، قطران

ها ، همام ها ، اعالمی چون امینی، طباطبایی

و جعفری، استاد ملک سخن شهریارها، علی

مسیوه‌ها، ستراخانها، باقر خانها و… سربرافراشته یا



امیدم که ما عکاسان امروز را

آقدر همت مانده باشد که خود

را رهرو راه اصغر عکاسی ناصری

ها بدانیم و به آن درجه از آگاهی

رسیده باشیم که جنبه هنری

شغلمان را از نظر دور نداریم و

نیز به این نکته واقف گردیم که

ثبت و ضبط لحظه ها، حوادث

و چهره های تاریخی، هنری و

ادبی و به تصویر کشیدن رویه

های گوناگون زندگی و نقشی

از روشنایی ها و تاریکی ها زدن

رسالت هنرمند زمانه مان است.

## عاشقانه‌های «عالیم قاسم‌اف» در تهران طنین‌انداز شد



همزمان با سالروز ولادت حضرت علی (ع) کنسرت عالیم قاسم‌اف خواننده شهیر کشور آذربایجان در سالن میلاد نمایشگاه بین المللی تهران با حضور تعداد زیادی از تماشاگران تهرانی و ترک‌زبان برگزار شد.

عالیم قاسم‌اف که اکنون غیر از کشورمان تورهای مختلفی برگزار کرده و در سال ۱۹۹۹ نیز موفق به کسب جایزه جهانی موسیقی سازمان یونسکو شده پس از مدت دوری از برگزاری کنسرت در ایران، سه شنبه شب ۲۳ اردیبهشت ماه برای علاقه مندانش سنگ تمام گذاشت و قطعه های آوازی و سازی متنوعی را در دستگ‌های چهارگانه، همپاون، شوستری، سه گاه آذری و تعدادی از مقام های معروف و جهانی موسیقی آذربایجان اجرا کرد که استفاده از شیوه های متفاوت موسیقی در آوازهای وی مورد توجه حضار قرار گرفت.

اغلب ترانه‌ها و اشعاری که این خواننده شهیر کشور آذربایجان انتخاب کرده بود عمدتا منظومه های عاشقانه ای بودند که در کشور آذربایجان و بین آذری‌زبان‌های کشورمان به عنوان ترانه‌های فولکلور شناخته می‌شود.

قطعه «ساری گلین» یکی از تصنیف های فولکلوریک معروف آذربایجان و ارمنستان قطعه پرتطرفدار این خوانندهٔ بود که شب گذشته با درخواست متعدد تماشاگران اجرا شد.

خسرو سرتیبی مدیربرنامه های عالیم قاسم اف در ایران در ابتدای این برنامه با قرائت شعری در تجلیل مقام حضرت علی (ع) با زبان آذری خطاب به تماشاگران گفت: بسیار خرسندیم که به میمنت روز ولادت حضرت علی (ع) در خدمت شما تماشاگران هستیم و این برای من و گروه افتخاری است که امشب بعد از مدت ها شاهد اجرای خواننده ای هستیم که برنده

چندین جایزه بین المللی معتبر در دنیا و محبوب مردم سرزمین ماست.

وی با اشاره به حضور موثر شاعران آذری‌زبان در اعصار مختلف ادبیات تصریح کرد: هم در شعر فارسی و هم در شعر عربی بسیاری از شاعران هستند که عمدتا ترک‌زبان بوده و یا به زبان ترکی اهمیت ویژه ای می دادند و بسیاری از آنها که اکنون نام و شهره جهانی دارند.

#### جمهوری آذربایجان را نه با نفت بلکه با عالیم قاسم اف می شناسند

مدیر برنامه های عالیم قاسم اف در ایران با تقدیر از معاون هنری وزیر ارشاد و مدیر کل دفتر موسیقی وزارت ارشاد خاطر‌نشان کرد: بسیار خوشحالم که مدیران هنری این سرزمین شرایط را به گونه‌ای فراهم کردند که امشب ما شاهد حضور اعجوبه موسیقی آذربایجان در سرزمینمان باشیم؛ هنرمندی که به قول یکی از بزرگان باعث افتخار ماست که در زلمات حیاتش زندگی می کنیم.

او در بخش پایانی این کنسرت با حضور دوباره روی صحنه خطاب به تماشاگران در حالی که به شدت عالیم قاسم اف را تشویق می کردند، گفت: ما امشب با حضور عالیم قاسم اف و گروه زحمتکش نوازندگان، پله پله تا ملاقات خدا رفتیم و شاهد هنرمندی خواننده ای بودیم که بسیاری از بزرگان موسیقی جهان به حضور او در عرصه موسیقی می بالند.

سرتیبی با ذکر خاطره ای از حضور رییس جمهور سوئد در اجراهای قبلی این خواننده گفت: وقتی رییس جمهور سوئد در حضور رییس جمهور آذربایجان شاهد اجرای زنده عالیم قاسم اف بود خطاب به وی گفت «جمهوری آذربایجان را دیگر نه با نفت این کشور بلکه با عالیم قاسم اف می شناسیم».

#### خوشحالم که دوباره به ایران آمدم

عالیم قاسم اف نیز در بخش های مختلف اجرای قطعات این کنسرت که به دلیل تنوع دستگامی و شیوه آواز مورد استقبال قرار گرفت خطاب به طرفداران خود که اغلب تماشاگران آذری‌زبان بودند، گفت: برای حضور دوباره در ایران بسیار خوشحالم و امیدوارم امشب شب بسیار خوبی را در کنار هم داشته باشیم. البته انسان وقتی احساس پیری می کند فکر می‌کند که صدایش هم تمام شده است اما امشب وقتی می بینیم شما اینچنین از فضای کاری ما استقبال کردید بی‌نهایت خوشحالم.

این خواننده ۵۶ ساله آذربایجانی قبل از اجرای قطعه رسمی کنسرت خود از درگذشت استاد محمدرضا لطفی نوازنده صاحب نام موسیقی ایرانی هم ابراز تاسف کرد و گفت: خوشبختانه من توفیق دیدارهای متعددی را با استاد محمدرضا لطفی داشتم. او به حق استاد بزرگی در صنعت موسیقی بود که در ایران و حتی در خارج از مرزهای این کشور به عنوان نوازنده ای تاثیرگذار از او یاد می‌شود و من به عنوان یک هنرمند عرصه موسیقی مراتب ابراز تاسف خودم را نسبت به درگذشت این هنرمند مسلم موسیقی ایران اعلام می کنم.



پروفیسور انوان زغال

# یقه متوسط تبریز در دوران مشروطه

علوم اجتماعی و تاریخ‌نویسی معاصر یک قشر اجتماعی می‌شناسد که نه از طبقهٔ حاکم بر مردم و نه از تودهٔ عظیم محکوم است. این طبقه شامل اصناف و خرده علما و متفکران و دیگر، متفکران و ژورنالیست‌های مسلمان قفقاز هم بدین جنبش پیوستند، در آن عصر سپهسالاری بود که شکوفایی فرهنگ متمدنی آنجا نیز آغاز گشت. آخوندزاده و حسن بیگ زردابی، صاحبان اولین روزنامه ترکی آذربایجانی، در واقع از اولین شهروندان این «جمهوریت‌نامه»‌های ایرانی بودند.

اما ناصرالدین شاه از ترس شورش این روشنفکران، و همچنین از بیم آنکه آن‌ها رفته رفته سازمان یافته و تبدیل به جریان‌های زیرزمینی شوند، به این رویاهای ترقی‌خواهانه پشت کرد و با آن حتی مقابله نمود. میرزا حسین‌خان سپهسالار را از صدراعظمی عزل نموده، و میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله را به سپاهجال همپاونی انداخت که عاقبت در آنجا دچار مرگ فجعیی شد. احتمالاً در قفقاز هم جنبش ترقی‌خواهانه به ناگهان خاموش گشت. سرانجام، به نظر می‌رسد که طبقات گوناگون ایران یک قلمروی واقعا عمومی خود را که در حال شکل گرفتن بود از دست دادند. در کشوری که زیر بار استبداد سلاطین، حکام و الخ می‌بود امکان وجود این قلمروی عمومی ظاهرا زودهنگام و غیرممکن می‌نمود. حتی فضاها و انجمن‌ها و دوره‌های خصوصی مانند لژهای فراماسونی و غیره که به طور مخفیانه و زیرزمینی تشکیل می‌شد مورد قلع و قمع واقع می‌گشت و سرکوب می‌گردید.

اما در این میان آذربایجان به طور کلی و تبریز به طور مشخص راه خود را به سوی ترقی می‌پیمود. در عصر ولیعهدی عباس میرزا، تبریز بیشتر با عقاید فرنگی آشنایی پیدا کرد. عباس میرزا مستشاران نظامی را از اروپا دعوت می‌کرد تا سربازهای ایرانی را تربیت کنند تا بتوانند در مقابل ارتش روس ایستادگی کنند. در واقع وی در تبریز دربار کوچکی ترتیب داده بود که با روس و روم متقابلا در تماس بود و در نتیجه تبریزبان بیشتر از مردم پایتخت در جریان افکار و عقاید کشورهای غربی بودند.

به غیر از این، تبریز دیگر یک شهرستان نبود، مرکز تجارت با جهان بیرون از مرز شد. آذربایجان دروازهٔ ایران شد جهان خارج، خصوصا در رشتهٔ تجارت بود. پسر شهید راه مشروطه ملک‌المکلمین، دکتر مهدی ملک‌زاده می‌نویسد که پدرش، شهر ظلمانی [صفهان] را ترک [گفت] و راه آذربایجان را که مردمانش برای قبول افکار تازه مستمدر بودند [پیش [گرفت]. [تاریخ انقلاب مشروطیت ایران،

ص۱۵۸) و… «آزادفکران پیش از مشروطیت در تبریز بیش از سایر شهرستان‌های ایران بودند و علت هم یکی مسافرت بازرگانان آذربایجانی به کشورهای متمدنی و دیگر همسایگی با روسیه و اطلاع از حوادث و انقلاباتی بود که در آن سامان روی می‌داد و مبارزاتی که میان آزادیخواهان و دولت مستبد روسیه در جریان بود و مهم‌تر از همه کردار مستبدانهٔ محمدعلی میرزا ولیعهد که در آن زمان فرمانفرمای مطلق آذربایجان بود و هرگونه ظلم و ستمگری را در حق مردم روا می‌داشت، اگرچه آزادمردان تبریز در آن زمان مجامع منظمی نداشتند و مسلک خاصی را به معنی امروزه پیروی نمی‌کردند، ولی مرام آن‌ها آزاد شدن ایران از قید بندگی و عبودیت استرداد بود…» (همانجا، ص۲۰۵)

کسروی می‌نویسد که کتاب‌های انتقادی و روزنامه‌های عصر قبل از مشروطه تاثیر عمیقی بر همدردان حال ایران داشت: «از آنجا کسانی بیدار شده و این را دانسته بودند که فراتر از آن زندگانی دوزخی مردم ایران زندگانی‌های خوش و آسوده‌ای هست. به ویژه در میان بازرگانان که مردان باغیرت و دل‌آگاه فراوان پیدا می‌شد. ولی سختگیری محمدعلی میرزا فرصت هیچ تکانی باز نگزارد بود.» (سنخهٔ تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان که در پیمان چاپ شده، ج۱، صص۳۵–۳۴)

باز می‌نویسد: «بازرگانان آذربایجان کسان چیره‌فهم و گردن‌فرازی و همیشه در قفقاز و استانبول و اروپا مایهٔ روسفیدی ایرانیان بودند. اینان با پیشانی باز پول پیدا کرده با پیشانی باز آن را خرج می‌نمودند. بازرگانی این زمان مایهٔ آزمدی و مال‌اندوزی نبود. یک بازرگان هرگز زین کامرانی و رقص و باده‌گساری نمی‌رفت و این سبکی‌ها را بر خود نمی‌پسندید. ولی از آن سوی دست دهنش باز کرده هر بنیاد تبکی که پیش می‌آمد از شرکت در آن خودداری نمی‌نمود. در این هنگام نیز بازرگان در تبریز دست بهم داده کارهای بزرگی را انجام می‌دادند. از جمله در هر محله چند بازرگان دست بهم داده دبستان بنیاد می‌نهادند و مخارج آن را از کیسهٔ خود می‌پرداختند.» (همانجا، ص۵۱)

«یک خدمت مهم که این طبقه برای بیداری ایران انجام داد نوشتن کتاب‌های روشنگری بود. دو نمونه مهم از این کتاب‌ها، کتاب احمد و مسالک محسنین نوشته عبدالرحیم طالب‌لاف بود، یک تبریزی فقیر که به قفقاز فرار کرد و آنجا برگردنیده شده بود. کتاب احمد برگردنی بود از کتاب «امیل» ژان ژاک روسو. در این کتاب داستان رابطهٔ نویسنده با پسر خیالی‌اش نقل می‌شود و آموزش‌های وی از جهان طبیعی و علوم و رسوم و سنن ایرانیان و مسلمانان. در این کتاب نویسنده از محسنات ترقی اروپائیان و لزوم آموزش آن برای ایرانیان نیز سخن گفته است.

کتاب دیگر «سیاحتنامه» ابراهیم بیگ است، که به نظر می‌رسد ثمر قلم تاجر ایرانی زین‌العابدین مراغه‌ای بود، این کتاب تفاوت محسوسی با کتاب احمد دارد. در این کتاب نویسنده اندوه و یاس خود را از دردهای ایرانیان که همگی حاصل جهل و تقلید و رنجی بود که از جور و ستم می‌برند بیان می‌کند و می‌نویسد، «مرده‌اند اما زنده. زنده‌اند اما مرده». به گفتهٔ ساختن، اما اهمیت واقعی «سیاحتنامه» ابراهیم بیگ را کسانی می‌دانند که آن روزها آن را خوانده‌اند و تکانی را که در خواننده پدید می‌آورد را به یاد می‌دارند. این کتاب داستان یک جوان بازرگان‌زاده ایرانی است که در مصر زندگی

### تاریخ

می‌کند، و در آرزوی دیدن میهن خود، همراه مربی‌اش یوسف عمو، به ایران آمده، و در پایتخت دیگر شهرها هر آنچه را که دیده است، از ناآگاهی مردم، سرگرمی آنان به کارهای بیهوده، ستمگری‌های حکمرانان، بی‌پروایی دولت و از این قبیل را با زبان ساده و شیرینی و با آهنگ دلسوزی می‌نویسد. انبوه ایرانیان که در آن روزها، به این آلودگی‌ها و بدی‌ها خو گرفته بودند، و جز از زندگانی بد خود زندگانی دیگری را گمان نمی‌بردند، از خواندن این کتاب، تو گفتی، از خواب بیدار می‌شدند، و تکان سخت می‌خوردند. بسیار کسان را توان پیدا کرد که از خواندن این کتاب بیدار شده و برای کوشیدن به نیکی کشور آماده گردیده و به کوشندگان دیگر پیوسته‌اند. [تاریخ مشروطهٔ ایران، ص۴۵]

اگر ادعای تاریخ بیداری ایرانیان را قبول کنیم، این سیاحتنامه بود که جرعهٔ انقلاب مشروطه را زد. آن انجمن سری که، به قول نویسندهٔ آن تاریخ، رهبر پشت‌برده جنبش مشروطه‌خواه ایران بود، شروع شد با خواندن این سیاحتنامه از سیدمحمد طباطبایی. [تاریخ بیداری ایرانیان، ج۱، ص۱۴۳]

نسل جوان که در خانواده‌های روحانی تربیت یافته بودند و احساسات تیز کنجکاو داشتند اساس شورش فکری مشروطه‌طلبی را بنا نهادند. آنان آن دو فرزندان برجستهٔ تبریز، سید حسن تقی‌زاده و سید احمد کسروی، نمونه‌های این پدیده‌اند. [مهدی مجتهدی، تقی‌زاده: روشنگری‌ها در مشروطیت ایران، صص ۲۹–۲۶، کسروی، زندگانی ما، صص۳۲–۳۰، ۳۹–۴۲] البته، این دوتا عبا و عماله‌مان را رازها کردند، اما بودند بسیاری دیگر که به زندگی روحانی ادامه دادند. واعظ‌های مشروطه‌طلب نقش‌های بسیار مؤثری را بازی کردند. کسروی می‌نویسد که وقتی که می‌خواست باندند مشروطیت چیست، یکی از دوست‌هایش او را به یک «آخوند جوان» آشنا ساخت، (در نسخه‌ای که در ماهنامهٔ کسروی، پیمان، چاپ گردید، ج۱، ص۳۷، پاورقی، این واعظ سخنگوی مشروطه‌طلب مشهور میرزا جواد واعظ بوده است) «که اشعاری می‌سروده تا مردم را به بیداری سوق دهد.» این واعظ «سپس به زبان ترکی معنی مشروطه را گفت، و در این میان از گرفتاری‌های توده و از ستمگری درباریان و از خواری کشور و مانند این‌ها سخنانی راند و بسیاری از مردم به گریه افتادند. همایشی [احساسات] که این سخنان در من کرد پس از گذشتن سی و اند سال هنوز فراموش نگر دیده.»

بعد، میرزا حسین واعظ بود که شعری پر از شور

و غرور ملی خواند. بالاخره، نوبت به شیخ سلیم رسید که با زبان سادهٔ روستایی سخنانی گفتی،

و پیش از همه دلسوزی به بی‌توانان نموده و

داستان کیمیایی نان و گرانی گوشت را به میان

آوردی، و نویدها دادی که چون مشروطه باشد

نان فراوان و ارزان و گوشت در دسترس همگی

خواهد بود، بی‌توانان از نان و کباب سیر خواهند گردید و بالای منبر انگشتان را پهن کرده و وجب خود را نشان داده و با همان زبان

ترکی روستایی چنین گفتی: «کباب بو اینده

کاسب». [تاریخ مشروطهٔ ایران، ص۱۶۱]

این واعظان نقش کلیدی در «مشروطهٔ ساختن»

مردم عادی، که با همچون ایده‌ای ارتباطی نداشتند، می‌دانستند که اگر این‌ها نمی‌بودند،

این شور و خروش مشروطه‌طلبی که برای

تبریز آن چنان شهرت همراه آورد و مشروطه را

نجات داد احتمالاً نقش کلیدی می‌بود. شیخ سلیم یکی از







مهم‌ترین این واعظان بود که عهدنامه بین ملت تبریز و کلای منتخب از تبریز را برای وکلای مجلس ملی وقتی که راهی تهران شدند تنظیم کرد و خواند. (انجمن، ج۱، ش ۳۰) و نقش رهبری در اعتراض علیه تنبیه خوئین دهائیان قراچمن به دست «هاموران دیوانی و سواران نصرالسلطنه» را به عهده داشت. (انجمن، ج۱، ش ۶۹)، وی آن چنان مورد احترام و اعتماد بود که وقتی مجتهد تبریز سعی کرد او را از تبریز تبعید کند، اصناف در دفاع از وی که آن همهٔ برای زیست بهتری در حاکمیت مشروطه تلاش کرده بود برخاستند و خود مجتهد را از تبریز راندند. و وقتی که واعظ مشهور تبریزی میرزا جواد از انجمن اجازه خواست تا «به مشهد مقدس مشرف شود، جواب دادند که اجازهٔ شما با آقا شیخ سلیم و ملت است.» (انجمن، ج ۱، ش ۵۱)

انجمن تبریز مرکز نظام نوین مشروطه‌خواهان گشت.اول، قرار بر این بود که هر ایالتی انجمنی برای نظارت بر انتخابات اولین مجلس داشته باشد، وقتی که انتخابات انجام شد حکومت مرکزی درصدد بستن انجمن بر آمد. در این هنگام همه از مردم عادی گرفته تا مجتهد تبریز، تا خود ولیعهد محمدعلی میرزا که در تبریز می‌زیست، همگی به اعتراض برخاستند و حکومت را وادار به عقب‌نشینی کردند. (انجمن، ج۱، ش ۵)، نهایتاً انجمن‌ها در قانون اساسی به رسمیت شناخته شد. (انجمن، ج ۱، ش ۹۱)

«البته مسوولیت اعلان شده انجمن تبریز این بود که «به امورات جزئی و عراضی شخصیه» رسیدگی کند، اموری که اعضای مجلس ملی در تهران وقت لازم برای انجام آن کارها نداشت. (انجمن، ج۱، ش ۲۴) اما به‌زودی، توجه کردند که این کار بدون دادگستری غیرممکن بود. (انجمن، ج۱، ش ۳۴) به هر حال، خیلی از مسایل انجمن نه جزئی و نه شخصی بودند! در کارنامهٔ روز انجمن که در روزنامهٔ انجمن چاپ شده است می‌خوانیم که اگرچه که انجمن اوقات بسیاری را صرف امور تشریفاتی می‌کرد (خصوصاً خواندن تلگرام‌ها از تهران)، اما بیشتر وقتش را به این کار بر نمی‌خاسته‌اند. ولی ما می‌دانیم که که انبوه آزادیخواهان کسان مربوط (زمین‌داران و دهداران ظالم و محکتر، دهاتی‌های نافرمان، شهرهایی که از فروختن غلات به تبریز خودداری می‌کردند) و مسایل سیاسی در شهرهای گوناگون آذربایجان (مشکلات برپا کردن انجمن‌ها، سرکنشی قبائل، تجاوزات عسگریان عثمانی) و الخ بود. انجمن شکایات مردم را دریافت کرده و سعی می‌کرد که مسایلشان را حل و فصل کند.»

همان‌طور که گفته شد، انجمن امکان گردهمایی مردم عادی را فراهم کرده بود و

سالهٔ آذربایجان، نسخه‌ای که در پیمان چاپ شده، ج۱، صص ۱۰۲–۱۰۱) در عنذخواهی از قبول کردن اعانه، مجاهدین اصرار کردند که ما «کسبه و اصناف بازاری» و «کسبه و اصناف محترم»ایم. (انجمن، ج۱، ش ۷۵)

دوم، دو سازمان سوسیال دموکرات بودند، که مرکز یکی از آن‌ها در تبریز بود و دیگری در قفقاز (باکو). به نوشتهٔ احمد کسروی: «نخست یک سال پیش از جنبش مشروطه‌خواهی ایرانیان قفقازی در باکو از روی مرامنامهٔ «سوسیال دموکرات» روس، دسته به نام «اجتماعیون عامیون» پدید آوردند… سپس انجمن و ایران جنبش مشروطه برخاست در تبریز، شادروان علی مسیو و حاجی‌علی دوافروش و حاجی رسول صدیقیان و دیگران، همان «مرامنامه» را به فارسی ترجمه و دستهٔ «مجاهدین» را پدید آوردند و خود یک انجمن نهایی به نام «مرکز غیبی» برپا کردند که رشته کارهای دسته را در دست می‌داشت و آن را راه می‌برد. در همان هنگام کسانی از همان ایرانیان قفقاز به تبریز و دیگر شهرها آمدند.

بدین سان مجاهدین در تبریز دو تیره می‌بودند: یکی آنان که از قفقاز آمده و دیگری آنان که از خود تبریز برخاسته بودند. آن تیره هم جز از تبریزیان نمی‌بودند، و خود آژموده‌تر و چابک‌تر می‌بودند و به ملایان و کیش پروا نمی‌داشتند و از این‌رو مردم از آنان رمیده می‌بودند. اینان چون خود را بسنئهٔ کمیتهٔ باکو می‌شمارند چندان کسبه محترم‌تر و معتبرتر بود تا مجاهدین» تا حدی که توانست احساسات نفرت طبقاتی میان مجاهدین را برانگیزد. نویسنده ادامه می‌دهد که «حزب دموکرات [حزب تازه تأسیس شده به دست تقی‌زاده، حزبی که با گارد ملی ارتباطی نزدیک داشت] نسبت به فدائیان و اعضای فرقهٔ اجتماعیون عامیون و به طور کلی مجاهدین خوش‌بین نبودند، آنان را بدون انضباط می‌نامیدند و اعمال ناپسند بعضی از فراش‌های دیروزی را که وارد جرگهٔ مجاهدین شده بودند به رخ آنان می‌کشیدند!» (همانجا، ص ۲۶۱)

وقتی که نامه‌های شیخ علی نقّال‌الاسلام را بخوانیم، می‌بینیم که این مشروطه‌طلب محافظه‌کار مجاهدین قفقازی را به سازمان مرکز غیبی ترجیح می‌داد مثلا، وقتی که مرکز غیبی تریج می‌داد مثلا، وقتی که زنهاى خانه‌دار که از کمیابی نان به سته آمدند و سعی می‌کردند یک محکتر را (که اتفاقاً طرفدار مشروطه بود) کتک بزنند، وی نوشت مجاهدین قفقازی بودند که سعی کردند او را نجات بدهد. و بعد از آنکه این جینش را کشته شد، نویسنده نوشت که «مجاهدین، خصوصا اشخاصی منسوب به قفقازی نهایت همراهی را در سد فتنه داشتند.» (نامه‌های تبریز، ص ۹۸) نقّال‌الاسلام همهٔ «مرکزها» را «قققازی» می‌داند. به هر حال، نمی‌تواند همهٔ خودش را به سازمان سوسیال دموکرات توصیف می‌کند. جالب این است که این پروسه حاصل هیچ‌گونه انگیزه سیاسی برای وی نبوده است. یکی از دوست‌هایش روزی به نویسنده می‌گوید که: «می‌گویند کسانی هستند که نام خود را فدائی گذاشته‌اند و اگر کشته شوند به بهشت خواهند رفت. بیا ما هم فدائی شویم!…»

وی به او می‌گوید که: … یک مرکز غیبی وجود دارد که آنجا را هیچ‌کس نمی‌شناسد و دستورات را هم همان مرکز غیبی می‌دهد! و پذیرفتن عضو هم با این شرایط است که پس از اینکه تحقیقات کاملی در اطراف اخلاقی داوطلب و خوش‌نامی فامیل او به عمل آمد ورقه عضویت صادر می‌کند و ما باید درخواستی نوشته و به آن مرکز غیبی بفرستیم تا شاید پذیرفته

شویم!» (همانجا، ص ۶۳) «جالب اینجاست که یکی از بارزترین مزایا خوشنامی فامیل داوطلب است.»

اما وقتی که نوبت به پخش اسلحه به مجاهدین می‌رسد نقش سوسیال دموکرات‌ها در کتاب طاهرزاده پهزاد مهیم به نظر می‌رسد: «آقای سید حسن تقی‌زاده که در آن ایام در تهران بود پیش‌بینی‌های خود را توسط برادران تربیت به تبریز می‌فرستاد و آنان نیز این پیش‌بینی‌ها را توسط سخنگویان و هادیان به جامعه و به مجاهدین در بالای منابر و اجتماعات عمومی بیان می‌کردند… پس از تشکیل حزب اجتماعیون عامیون که مرکز آن در قفقاز بود بنا شد که مجاهدین امنیت تبریز را هم به‌عهده بگیرند. بنابراین مسلح شدن آنان ضروری تشخیص داده شد و وعاظ… در بالای منابر لزوم تهیه اسلحه سرد و گرم را شرعا مجاز معرفی کردند…» (همانجا، ص ۱۲۳–۱۲۲)

البته اختلافات و رقابت‌هایی هم بین مرکز غیبی که در تبریز قرار داشت و مجاهدین قفقازی که مرکزشان در قفقاز بود وجود داشته است. عجیب این است که نویسنده بدین مساله نمی‌پردازد تا اواخر تاریخش. او می‌نویسد که کم و بیش وقتی که تقی‌زاده به تبریز بازگشت، یک «گارد ملی» تشکیل شده بود به سبب «بی‌رضایتی از رفتار بعضی از سران فرقهٔ اجتماعیون عامیون و عدم وجود انضام و اطاعت کامل در میان افراد آن» اما این گارد ملی از «طبقات تجار و کسبه محترم‌تر و معتبرتر بود تا مجاهدین» تا حدی که توانست احساسات نفرت طبقاتی میان مجاهدین را برانگیزد. نویسنده ادامه می‌دهد که «حزب دموکرات [حزب تازه تأسیس شده به دست تقی‌زاده، حزبی که با گارد ملی ارتباطی نزدیک داشت] نسبت به فدائیان و اعضای فرقهٔ اجتماعیون عامیون و به طور کلی مجاهدین خوش‌بین نبودند، آنان را بدون انضباط می‌نامیدند و اعمال ناپسند بعضی از فراش‌های دیروزی را که وارد جرگهٔ مجاهدین شده بودند به رخ آنان می‌کشیدند!» (همانجا، ص ۲۶۱)

وقتی که نامه‌های شیخ علی نقّال‌الاسلام را بخوانیم، می‌بینیم که این مشروطه‌طلب محافظه‌کار مجاهدین قفقازی را به سازمان مرکز غیبی ترجیح می‌داد مثلا، وقتی که مرکز غیبی تریج می‌داد مثلا، وقتی که زنهاى خانه‌دار که از کمیابی نان به سته آمدند و سعی می‌کردند یک محکتر را (که اتفاقاً طرفدار مشروطه بود) کتک بزنند، وی نوشت مجاهدین قفقازی بودند که سعی کردند او را نجات بدهد. و بعد از آنکه این جینش را کشته شد، نویسنده نوشت که «مجاهدین، خصوصا اشخاصی منسوب به قفقازی نهایت همراهی را در سد فتنه داشتند.» (نامه‌های تبریز، ص ۹۸) نقّال‌الاسلام همهٔ «مرکزها» را «قققازی» می‌داند. به هر حال، نمی‌تواند همهٔ خودش را به سازمان سوسیال دموکرات توصیف می‌کند. جالب این است که این پروسه حاصل هیچ‌گونه انگیزه سیاسی برای وی نبوده است. یکی از دوست‌هایش روزی به نویسنده می‌گوید که: «می‌گویند کسانی هستند که نام خود را فدائی گذاشته‌اند و اگر کشته شوند به بهشت خواهند رفت. بیا ما هم فدائی شویم!…»

وی به او می‌گوید که: … یک مرکز غیبی وجود دارد که آنجا را هیچ‌کس نمی‌شناسد و دستورات را هم همان مرکز غیبی می‌دهد! و پذیرفتن عضو هم با این شرایط است که پس از اینکه تحقیقات کاملی در اطراف اخلاقی داوطلب و خوش‌نامی فامیل او به عمل آمد ورقه عضویت صادر می‌کند و ما باید درخواستی نوشته و به آن مرکز غیبی بفرستیم تا شاید پذیرفته

# خوانشی نواز صفویه وقاجار

**محمدرضا موقت**

(دانشجوی دکتری علوم سیاسی)

حکومت‌های صفوی و قجری تاکنون از زوایایی گوناگون مورد بررسی و اظهار نظر قرار گرفته‌اند و هر یک از پژوهشگران داخلی و خارجی بر جنبه‌ای از این دوره تاریخی تأکید نموده‌اند؛ اما جای بررسی این دولت‌ها[۱] در منظر اندیشه سیاسی اسلام خالی است. اینکه جامعه شیعی و نجبگان آن‌ها، این حکومت‌ها را در چه چارچوبی می‌دانستند و چگونه در عین حفظ آرمان امامت به آن‌ها تن دادند، عرصه‌ای است که این نوشتار سعی در بررسی آن دارد.

پیش از هر چیز، برای تعیین موضوع بحث، خاطرنشان می‌شود که قاجاریه را می‌توان به دو دورهٔ قبل از مشروطه و پس از آن تقسیم نمود. آنچه از «قاجاریه» در این نوشتار مقصود است، دوره اول است. لذا موضوع بحث ما دوران صفویه و قاجاریه تا فراهم آمدن زمینه‌های انقلاب مشروطه است.

### ■ صفویه و قاجاریه از منظر اندیشه سیاسی شیعه

هرگاه بخواهیم حکومت‌های صفویه و قاجاریه را از منظر اندیشه سیاسی اسلام مورد بررسی قرار دهیم، با اطمینان خاطر می‌توانیم بگوییم که این حکومت‌ها تحت عنوان «خلافت» نمی‌گنجد و بیشتر به الگوی «سلطنتی» نزدیک‌اند؛ آن هم قراتی شیعی از سلطنت که متضمن رابطه سلطنت و امامت و پاسخ‌گوی دغدغه‌های نظری شیعیان دربارهٔ حکومت غیر معصوم نیز است. لذا صفویه و قاجاریه را از منظر اندیشه سیاسی شیعه می‌توان تحت عنوان «سلطنت شیعی» قرار داد. وجود ویژگی‌های مشترک میان این دوره با الگوی «سلطنت» از سویی و اختصاصات شیعی‌گری و تشریح ابعاد مختلف این قرائت از سلطنت به وسیلهٔ علما، از سوی دیگر، اطلاق این عنوان را با معنا می‌سازد. هر چند صفویه و قاجاریه از میراث ایران‌شهری، با دگرذیسی‌هایی، بهره بردند و از لحاظ روش، پا در همان راهی گناشتند که اهل سنّت پیش‌تر آن را هموار کرده بودند، اندوخته‌های درخوری نیز بر آن افزودند؛ آموزه‌هایی که از هویت آنان سرچشمه می‌گرفت و موجب برگرداری پررنگی میان آنان با ایرانیان باستان و اهل سنت می‌گردید.

#### ۱. سلسله‌مراتب نظم کیهانی

یکی از پایه‌های اساسی اندیشهٔ «سلطنت» سلسله‌مراتبی دین عالم و آدم است. در اندیشه سلطنت، سلطان مقدم بر شهر و جامعه است؛ به همین دلیل، متفکران و نظریه‌پردازان، نه تنها به زندگی سیاسی ملت‌ها، ربط مردم طبقهٔ متوسط به جهان خارج از ایران یا از راه تجارت یا تربیت نظامی یا جست‌وجوی شغل نقش اساسی در این امر ایفا کرد. این فضای نسبتاً باز گذاشت محروم نظام سیاسی پرداخته‌اند. در اندیشه سلنت، جای خالی تأملات فلسفی در بنیاد شهر و مدینه به خوبی به چشم می‌خورد و سلطنت «هم‌چون عطیه‌ای آسمانی» در مرکز بحث اندیشمندان قرار گرفته است. تقسیم جامعه به طبقات مختلف و نشاندن «شاه» در رأس همه طبقات و یا به عبارت دیگر در «هاورای طبقات بشری»[۲] یکی از مفروضات اساسی اندیشه سلطنت محسوب می‌شود. الگوی این نظام مدل نظم کیهانی است

که اندیشمندان در پی استقرار آن در زمین بودند. این مدل نظمی سخت و متصلب را ارائه می‌دهد که تمام شوون انسان را در برمی‌گیرد.

علامه مجلسی (۱۱۱۱ – ۱۰۳۷ ق) فقیه و محدث نامی اواخر عهد صفوی، با اشاره به سلسله‌مراتب اقتدار، آن‌ها را عطیه خداوند می‌داند و می‌نویسد: «حق تعالی هر کس را در این دنیا سلطنتی داده است».[۳]

همچنین ملا احمد نراقی (م ۱۲۴۵ ق) ساخت جهان را سلسله‌مراتبی می‌داند که به هر کس به اندازه توان و قابلیتش کاری داده‌اند و نظم و نسق عالم منوط به اجرای همین سلسله‌مراتب است و

جابه‌جایی چندانی برای آن متصور نیست:

آری آری هر کسی را پیشه‌ای است

شغل پالانگر بود پالانگری

هر دلی اندر خور اندیشه‌ای است

کی تواند دوخت دنیا و زری[۴]

سلسله‌مراتبی دینن نظم کیهانی را می‌توان یکی از ویژگی‌های عمومی سلطنت در نظر گرفت که علاوه بر اندیشه‌های سیاسی شیعه، در سلطنت ایران‌شهری[۵] یا اهل سنت[۶] نیز قابل مشاهده است.

#### ۲ – پدیده شرّ

نوع نگرش اندیشه‌ورزان سلطنت به پدیده شرّ و اینکه سرشت آدمیان به نوعی از گناه آلوده است، موجب شده برای حفظ نظم اجتماعی، به ضرورت وجود سلطانی قاهر حکم نمایند. اگر چه اندیشمندان مسلمان، بر خلاف ایران باستان، وجود دو منبع را برای خیر و شرّ نپذیرفته‌اند[۷]

و خداوند را مدبّر تمام امور می‌دانند، شرّ را از ویژگی‌های مادیات می‌دانند؛ در آن‌جا منسوب به ماده باشد طبعاً شرّ نیز در آن وجود خواهد داشت. بدین ترتیب، شرّ به معنای خیر کم‌تر است که به مراتب مختلف، در اشیاء وجود دارد. انسان نیز از این قاعده مستثنی نیست و به طور طبیعی، بخشی از شرور را در ذات خود به همراه دارد. هرچند قرآن کریم گناه جلی را نپذیرفته است، ایاتی وجود دارد که انسان را گناه‌کار، ستم‌کار، بی‌پیشه و نادان توصیف می‌کند. در ایهٔ «بنا عرضانی الامانهٔ علی السموات والأرض و الجبال فأبین أنْ یحملنها و اشفقن منها و حملها الإنسان اِنَّه کان ظالوما جهولا».(احزاب /۷۷)

برخی از مفسرین مراد از بار «امانت» را «طاعت» و برخی دیگر «فرائض» و یا «ماموریت باطنی امام یا اولیاءالله»[۸] تفسیر کرده‌اند. تفسیر بار



امانت به هریک از معانی فوق، دوهولوی و دو گانگی طبیعت انسان را ثابت می‌کند.

اختیار ظلم و جهل اندر بشر

آسمان و کوهها از آن رم گرفت

بد ظلم و بد جهول و بد فضول

چون که گردیدند جفت یکدیگر

راست آمد ریش بن آدم گرفت

آمد کرد این امانت را قبول[۹]

سید جعفر کشفی وجود متکفلان تدبیر امور معاش و معاد اجتماع انسانی را از آن جهت «لازم و واجب» می‌داند که اختلاف آرا و عقول موجب می‌شود که هر یک از افراد بشر «در افعال

و حرکات خود مقصدی و غایتی غیر از مقصد و غایت دیگری» را دنبال کنند، به گونه‌ای که اگر به حال گذشته نگذشته شوند، چنان‌که طبیعت آنان اقتضا می‌کند، «هر اینه یکدیگر را مثل سیاع بز و ماهیان بحر می‌درند و به فساد و افای [می‌کشاند] و نظام را مختل می‌کنند».[۱۰] این ویژگی سلطنت نیز عمومی است و در دیگر نسخه‌های سلطنت و از جمله سلطنت سنّی به چشم می‌خورد.[۱۱]

#### ۳– پیوند دین و سلطنت

یکی از مبادی مهمّ گفتمان نظم سلطانی، پیوند میان دین و سلطنت است. توأمان بودن دین و سلطنت، چنان‌چه از «نامه تنسر» و آثار «ابن مقفع» برمی‌آید، اندیشه‌های قدیمی است.[۱۲] اما ذکر این نکته مهم است که دین در قبل از اسلام به مجموعه‌ای از معانی اطلاق می‌شد که نویسندگان مسلمان آن‌ها را در سه معنای اطاعت، عادات و رسوم خلاصه می‌کردند. دین به این معنای و به ویژه طاعتی که با گذشت زمان تبدیل به عادت شده است، در ادبیات سیاسی ایران قبل از اسلام رایج بوده و کارکردهای مهمّی در حفظ و استمرار نظم سیاسی داشته است. به همین لحاظ، چنان که از ادشیر بابکان نقل شده، ایرانیان دین را شالودهٔ پادشاهی می‌دانستند، که پادشاهی را از شالوده و دین را از پادشاهی گریز نیست.[۱۳]

علمای عهد صفوی و قاجاری تا مشروطه، نیز همین ارتباط را میان سلطنت و شریعت ادراک می‌کردند. اگر در نوشته‌های تاریخی ایران، شاهان هم‌چون پیامبران، برگزیدگان بلاواسطه خدای‌اند و نقش آنان به عنوان فرمانروایان یا پیامبران از یک سو و آفریننده عالم برای حفظ نظام احسن آفرینش از سوی دیگر، همانند و

هماهنگی دارد، در این دوره نیز شاه در رأس هرم سامان سیاسی قرار دارد و به لحاظ نظم و نسقی که با او میان برداشتن آن، فتنه و فساد به ملک خواهد رسید، نسبت او به اجتماع، نسبت خدا به عالم است. در این دوره، اندیشمندان شیعی با تکرار نظریه رسمی حکومتی، شاهان صفوی را «نائب امام» و «دایره سلطنت» را ادامه «دایره امامت» دانستند.[۱۴]

بدین ترتیب، اندیشه سیاسی شیعه در چنان موضع معرفت‌شناختی قرار گرفت که به ناگزیر، تا ظهور مقدمات مشروطیت، همواره بر پیوند میان سلطنت و شریعت تأکید نموده و رابطه سلطان و علما را شرط ضروری جامعه اسلامی تلقی می‌نماید و از تصور گسست بین آن دو در هراس دائم به سر می‌برد. اندیشمندان دوره صفوی و قاجاری از این دو رکن به عنوان «ضرورت همکاری شمشیر و قلم» یاد می‌کنند. «میزرای قمی» در توصیف جایگاه علما و سلطان به عنوان عناصر مکمل یکدیگر می‌نویسد:

«حق تعالی چنان که پادشاهان را از برای محافظت مردان و حراست ایشان از شرّ مفسدان قرار داده، پس علما و غیرعلما به آن‌ها محتاج‌اند، همچنین علما را هم از برای محافظت دین و اصلاح ندبای ایشان در رفع دغاوی و مفاسد و اجحاف و تعدی و تجاوز از راه حق، که باعث هلاک دنیا و آخرت می‌باشد، قرار داده و در سلوک این مسلک و یافتن طریقهٔ حقه، پادشاه و غیر پادشاه به آن‌ها محتاج‌اند».[۱۵]

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت: سلطنت اسلامی بر بنیاد شریعت و اجرای احکام اسلامی استوار بود و فرمانروای جامعه اسلامی تا دوره مشروطه، قانون و موازینی جز شریعت نداشت و به لحاظ اجتناب از تاج‌زدنی و سیاسی «بدعت»، مطلقاً از مداخله در قانون‌گذاری اجتناب می‌کرد. آنان خود را متمسک و مجری شرع و الگوی حکومتی خود را مدینه‌النبی می‌دانستند که هیچ قوم و ملتی، قابل هم‌آوردی با آن نیست.

#### ۴ – هیبت سلطانی

دو ویژگی هیبت سلطانی و ظلّ‌اللّٰهی بودن سلطان، خصوصیات هستند که به صورت فراگیر و البته متنوع، از سوی نویسندگان مطرح شده است. از گذشته، تلاش‌های زیادی برای ایّهت بخشیدن به سلطان صورت گرفته است. در اندیشه ایران‌شهری مفهوم «فرّ» و چهره انسان– خدایی سلطان مطرح شد. در دوره‌های بعد، واحد بودن سلطان، عدم محدودیت وی، تشبیه سلطان به خورشید، باران و … و چهره پدروگونه سلطان و در نهایت، ایتنا بر زور و تقلب رواج یافت. هرچند اندیشمندان دوره میانه اسلامی از مفهوم «فرّ»– که مهم‌ترین ابزار ایجاد هیبت سلطانی در دل‌های مردم بود – فاصله گرفتند، نمی‌توانستند لزوم وجود سلطانی شوکتمند را منکر شوند.

ادامهٔ سخن را از زاویهٔ دیگری بی می‌گیریم که مسلمانان دو چهرهٔ متفاوت و دو هیبت متمایز از سلطان در نظر خود داشتند؛ نخست: چهره و جامعه ملتمز به احکام مذهبی و تکالیف شخصی می‌کرد؛ و دومین چهره هیبت سلطانی است. سلطان به اعتبار این چهره، سایه خدا در زمین تصور چنین بود که شخصیت دوگانه سلطان موجب دوگانگی و تفکیک مسئولیت‌های او به دو حوزه شخصی (هیبت خصوصی) و سلطانی (هیبت عمومی) می‌گردد. اما در عمل، اخلاق خصوصی و ناشایستگی شخصی سلطان لاجرم بر چهره سیاسی او اثر نهاده، با کاستن از «هیبت سلطانی»، آزمدنی رعیت و شورش و بی‌نظمی در جامعه را سبب می‌گشت. بنابراین اندیشه سیاسی متفکران اهل سنّت تدابیر دیگری اندیشید و در اصرار بر لزوم حفظ هیبت و نوامیس سلطانی

